



LYTTON LIBRARY

بیت خاندان نبوتی



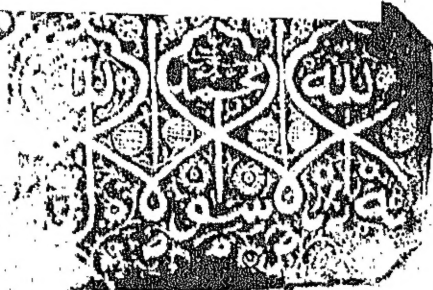
در بیان سیرت و احوال و مناقب و فضائل و شرف و کرامت و جلال و جلاله

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2997

CHECKED



۱۹۷۵

۲۷-۲

۲۹۹۷

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد مجید و شای لا تقدیر احدی را ننمود که عروس احدیت را لباس سخن و حدیث پوشانده  
و بسما و صفات را بروی ستار گردانیده از در ایملکی سرپایش پوشیده و برقع ناشیوتی بر آن  
افزوده از نظر نگارگان بدین امین گردید رحمانی که شیطان بی نصیب از او باشد فریب  
سلطانی که بنیت رعایا پروری دعوت برگز و ناکس را حجب جنائی که استواری و پایداری  
سزاوار ذات اوست منائی که منت بشمار برگردن صفات او سبحانی که از یاد نام  
پاکش وجود در مومن و کافر ظاهر مستحالی که استعانت بچوبالی و دست و پاییان از ذات او ظاهر  
رسمی که رحمت خاص او و شکیب گناه گاران کرمی که گرم عالم او و داور مسکینان محتاجان چادر  
مؤمنان و چید از کافران حلیمی که بردباری مخلوق و از دام عام چه از خارج و چه از داخل بر دست  
اوست علمی که از تحت تری تا بفرش اعلی اگر پای مور بجای افتد در علم معرفت او است  
که جمال خوبان عالم بحدیکه شمس و قمر زده است از صحرای حسن و لا زوال او بلیلی که پیش بیت و کوفه  
غالب و شان زمین و زمان امان خواه بارگاه جلال او حکمی که کمال حکمت او انتظام کون  
عظیمی که از آواست غطش غطت باینده گان پس کی سبب قال شنوای سوال بصیر  
خشم بنیای حال حکمی که بی قید زبان معلوم بیان شمیم بیکلیف دست روزی رسا

CHECKED 1996-97

مخاصی را بجز سب و خطا موجب مغفرت شکوری که شاکر را باعث مزید نعمت ظاهری که در حقیقت  
اینهمه اوست بابر یک اینمغنی روشن است بر دشمن و دوست جاری که متعلای جمال خویش را در بلا  
فراق انداخته قهار که منکران کمال درویش را مشغول دنیا و دین ساخته و کسلی که قریب و لایق  
عشاق خویش است که غیر در و ننگی کفیلی که خدا نذر ویدار و رویش است بشهر طریقه در میزان انصاف  
ماسوار انسجی تحب الدعوات منرة البرکات محی المنکات مآتم السیات رافع الدرجات  
کافی الهمات ملحق الابواب منعم واثق فی مرض کافی النعمن قایم بذات دائم الصفات سائر  
ناموس ملک القدوس غزل ای اندک ترا دیدم که لیلی و کبر مجنون که بر لب آن ضنده در دیده این گون  
شیرین تو بصورت که فریاد سیرت که به شیرین پر شیرینی تلخی تو باین مجنون \* \*  
که شمع گهی لاله که بلبل و پروانه به در سینه آن آتش در دیده این مجنون به عاشق صفتی که  
معشوق او آگاه به به خوف تنه شدی گاهی گاهی بخودی مفتون به شود که شاعر که قافیه که تقطیع  
که کاغذ و که مسطر که لفظ و گهی مضمون به که به نعت و که منت برگردن محتاجان به منتان گهی دیدم  
دیدم گهی مضمون به که شکر و که شکری که آمده شکوری به که وزن و گهی میزان که وزن و  
که موزون به نعت سید المرسلین نعت و اقرو صفات تمکاتر سولی را و است که در  
پرده رسالت کار خدای بانجام رسانید و لباس نبوت خواش ذات لم یزلی را تمام گردانید  
محمد که اگر ستودگی دو عالم فراهم آید عشره عشیره از دم خداوند بر آید محمود و که اگر خشنات که من  
شود بناسزاواری خود در جاه و محالمت افتد احمدی که از گریه نیم گره غریب بر دل و دیده  
منکران زد و تا ز سر احد مطلقا آگاه نشوند حامدی که خود را با احمد ذات خود گردید بنوعیکه یار  
از زدن کنند احد که یکتای او بر دو عالم ظاهر و صید که در حدیث بر بهمان و جهانیان با بر  
ظاهر که سایه اش تمسبیه جهان مشطری که نور سستی لا ینال و اشش نور دیده و وفان نسی که خاتم  
نبوت را بفرمانده گردید محی که حیات الاسلام خاص الخاص اند و در رسید کاملی جامع الکمال  
و اصلی مورد نجات حبیب الله رسول الله کلیمی که خدای لی آله سشنید علمی که نقای ناویدی



و دیگر لافاسنی که مذکور ناصر لغایتی که منصوص شد پیش بدو مشهور شد و پیشتر بارگاه و دو سراج خانه  
 جمال تاج اهل کمال مهدی نادیان مطاع مطیعان محبب الدعوات بحجاب الحسنات و امی مطلق سراپا  
 حق رساننده تحت متین مقرر دین مبین رحمت خاص پروردگار غوث غیاث مشایخ کبار ذکر الله و الله  
 ابو ابراهیم عروه الوثقی احمد محنتی محمد مصطفی مختار خیر و کل ابو القاسم و اصل عزیز بفضل شفیع المذنبین  
 سید المرسلین امام المتقین رحمت اللعالمین و دلیل بخشایش گناه گاران کفیل شفاعت عصیان  
 شحار ان فاتح ابواب افصال الهی مفتاح خزینة علم ناشای علم الایمان و یقین دلیل الزیارات فی الیه  
 والین صاحب المقام المجد و القدر صاحب المراج و البراق و العلم صاحب الجود و السکینه صاحب  
 و الفضیلة اکلیل الدنیا و الاولیا خلیل الله با صدق و صفاء و رفیع صاحب الیمان شفیق شوق  
 فیض اللسان غزل گوی عاشق شده یارم لیسان زاهد کس آند که عشق شسته در لباس شایسته  
 آند و احد چون خواست صحن خویش را باطل نماید و زمین اول کمر بسته شکل آند که آند و آند  
 احد و را غافل مشو از نقطه می بین کن نقطه حله علم ستر ستر آند و کن خورشید تابان آند  
 در گرد غریب و محرم بر نمایان است در دلو و حیدر آند و علاج گیر از شکار کردن امراض  
 روحانی به که غریب طلب با علامات روی آند سبب تالیف گوید اما بدترین نیکو  
 عقیدت گزین و کین غلامان ارادت آئین خادم خادمان جان شارف روی فدویان بقرآر  
 مریدان ارادت بنیاد و شعیب مشیدان راسخ الاعتقاد طالب مطلوب میل عاشق  
 معشوق خیر و کل یعنی حضرت سلطان القاریین زبدۃ الکاملین قدوة السالکین سید ابوالصلین  
 امام المسلمین نایب جناب سید المرسلین کلین گلستان شریعت بلبل بوستان طریقت  
 معدن جوهر حقیقت مخزن گنج موقت پیشوای عالم ناموس و نهایی مقام ملکوت رونق افروز  
 انجن خیر و ست جلوه فرمای چمن لاسوت آشنای دریای باسوت میاح بیدای ناموس و تقرب  
 قریب منزل قاب قوسین مرکز حقیقی دایره عین و اصل کامل عارف و اصل سر و دفتر موصدان  
 در هر حلقه صوفیان عصر تاج الاولیا سراج الفقرا عالم علم نبی و علی واقف اسرار خفی و صلی مرج

الطاف الی من فی فضات نامتناهی می توحید سجایای ماضی ماسوای ربانی محیط اوار احدیت مورد  
 تجلیات صمدیت اختر میر برج کرامت گوهری نظیر درج سخاوت مجمع کمالات صفات  
 منان منظر ذات ایزد سبحان مولانا مرشد نامشاه عبدالرحمن قانی فی الله باقی بالله استبانه  
 عین الله عزوجل ای جمال تو جهان را نور ایمان آمده به از درت تکمیل اسلام مسلمان آمده به از  
 جالت شد منور خانه تاریک دل به نور کائنات قالب افسرده را جان آمده به نیست شمشیر تو  
 از حق ملک و پیری به آن شکل آدمی چون سبحان آمده به بر که گریان رفت پیشیت طالب  
 دیدار حق به چون رخ تو دیدت کین یافت خندان آمده به بر که اسیر بسمل بنودی از نگاه سر خود  
 بهران مقتول از روز عید قربان آمده به چون نگردد و گریخت خویش این شاکر نیاز به قیس را  
 لیلی و مای عشق رحمان آمده میگوید حسین بخش رحمانی متوطن بلده فرخ آباد که چون این فقیر  
 طالب از در متعال کسب سلسله قادریه رزاقیه رحمانیه یعنی در حلقه حضرات صوفیه وجود به علم ایزد  
 و السلام در آمد خواست که اول تکمیل طریقه پیشوایان خود نماید و حقوق متابعت و لوازم معیت  
 او اسازد چندی در شریعت طاهری مشغول روزه نماز و ورود و وظایف مانده بعهده چون بطریق  
 تحصیل چندین ساله خود انداخت از حصول مقصود مثل عوام اولیک الانعام مطلقا بهره  
 یافت تا چار قدم بیشتر نهاده در میدان طریقت از ذکر و فکر و شغل و زهد و ریاضت طالب  
 مطلوب خود گردید غیر از این سر و کوفتن گونگی صواب انگشت شتر در نندید البتة نهانی آن  
 عنقای و شست ناموست به نظر آمد چیری مطمئن گردید که از اینجا بدوست توان رسید از تلاوت  
 قرآن دست برداشته تلاوت وجود شغل و زهد که از هر ذره کائنات نوری از انوار جمال  
 یار بردل نیاز منزل می تابید بلکه از بر ویرج و غیر ذی روح آواز مطلق بگوش میرسید لیکن وحشت  
 دل و غمقام نیز خفت قرار نداد مثل مشهور است بدیست و عده وصل چون شود نزدیک  
 آتش شوق آتش تر گردد و دیگر قانع به تجلی نشود سایل دیدار پر دانه به بهتاب علی توان که کوه کسب  
 ضرورت مسافر منزل معرفت گردید چون در اینجا رسید غیر حق ندید یعنی در اتمام خود را خدا و

از آنکه در خانه خودی که تحت برسان جان است در ادای حقیت در آمد

پس از روزه و نماز و شغل و اذکار کلی برید ظاهر است و قتی که عابد از میان پرغاست عبادت  
 بجاست چون کار یا نجاری رسید مشغله سگان دنیا بطبع و تشنگ از چهار سو بلند گردید یعنی این ناپایان  
 از لی و راندنای درگاه لم یزلی چون روشنا به حقیقت در خواب هم ندیده بود اسلام انیس را  
 غسوب بگو و ضلالت نمود و حجت الیعنی و تقریرات بعضی در حاضر و غایب آغاز نهاد و در محب بریا  
 در حالت نزل تسکین دل مسکین خود را بدین بیت میگرد و بیت اگر ابله مشک را گند گفت  
 تو مجموع باش او را گند گفت حافظ میفرماید جانب هفتاد و دو ملت مهر را عذر بنده چون نیند  
 حقیقت ره افسانه زدند و در حال ترقی داد انصاف میداد که بخش حسیت و شکایت از  
 از کسب از ماست که بر ماست عرض بهر حال نظر بر احوال اینان نداشت و دل شادی  
 مستانه بر درخ و میواخت اماروزی خال مردک عقیدت نورنا صیبر اداست چراغ کاشانه  
 مساوت شمع شبستان محبت زینت چمن الهیت زیب انجمن قابلیت طالب مقرر راه  
 حقیقت عاشق جهان نثار بساط موقت قره العین بر خور و رعایت حسین که سوای و سطر من  
 از ادبی دست به بیت این کترین خلافت داده بود و فرصت اندک گوی سبقت از شمشیر  
 سیدان طلب و در یو و آخر از یقین و اثن تسکین کامل یافت یعنی و قتی که مطلب خود رسید دیگر  
 خود را ندید پیش این آوده دین دنیا آمد و گفت بر چند مافذ و میان اخلاف طریقه عالی رفتن و  
 نخل در حکمت الهی کردن خالی از کفر ملت نیست فی الحقیقت سخن همان است که بر صحت  
 همان است لیکن میترسم که متبدیان عقیدت گیش و طالبان ارادت اندیش و قتی که از  
 سوالات لاطایل این محتان بی حقیقت بجواب و مانند ما و جاه ضلالت میفتند یعنی  
 گراه شوند یا سر حجب تجالت از عبیر نند و عجب نیست که خلعتی در دل ایشان راه یابد پس  
 این تامل باعث فراق این بیجاگان از حق شود دیگر آنکه در ایشان برای وصل میجوآن  
 در دنیا آمده اند نه برای فضل اگر دیده دانسته اند از سبب و ظلم سوالی و جوابی حد مشتمل بر  
 انصاف این این ناخوش شناسان و تکمیل اتین در ایشان بر تخته کاغذ ثبت شود و نصایح

ندارد و ایش گفت که از حق دل برداشتن و میل باطل نمودن عقل مصلحت من و دل الهی است گزین  
 نمید بد گفت که به نفی باطل که است در اثبات حق کوشیدن غیر حق نمی نماید چون سخن با و پذیر  
 بودند زیرا اگر دیدند لیکن چون دانستم که این منکران سخن ما را اگر چه سیرا با حق است مغیر نخواهد  
 درشت خدی از احوال اولیاء الله و احادیث جناب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و ایا  
 کلام الله فراموش آورده تالیف ساختن تا برین منظره همانا بی معرفت دلیل شاطع و بر آن قاطع باشد  
 و نام این رسالہ سیف الحق نموده که بر که صاحب این ستیزه و سرایان خود را سلامت نه بند و  
 شروع این از کلمه طیب و روزه نماز و حج و زکات کردم که دین علما چنین است و دین فقرا چنین است  
 حذر ارکان و الله المستعان علی امان الله فی حق رکن اول در بیان کلمه طیب رکن دوم و سوم و تفسیر  
 نماز و منقولات آن رکن سیوم و تشریح روزه و لوازم آن رکن چهارم و تفسیر حج رکن  
 پنجم در تحقیق زکات و غیره رکن اول در بیان کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله  
 معنی در شریعت چنین که لا معبود الا الله و در طریقت لا مقصود الا الله و در حقیقت لا موجود الا الله  
 و در معرفت لا اله الا الله یعنی نیست هیچ شئی موجود که می بینید مگر اینهمه منم و معنی محمد رسول الله در شریعت  
 الله محمد قاصد خداست یعنی مرسل بسویندگان و در طریقت قاصد خداست یعنی که قصد او بارادت  
 دل خود است و در حقیقت الله قاصد صفات خویش از خواش خویش و در معرفت نیست الله  
 مگر الله چنان الله که محمد است چنان محمد که رسول یعنی مرسل صفات خویش و فرستنده او  
 همان خواش او است چنان رسول که الله یعنی موصوف بحجج صفات مطلق ای و قیقت ذات  
 حکم قاصبت ان غرقا قاصد کن گردید فیکون یعنی بصفات خود رسید پس باید دانست که معنی  
 کلمه طیب در هر چهار مقام اگر تامل فرمایید یکست اگر چیزی فرق نمایند تصور فتم تا همان است  
 فاقیم حق سبحانه تعالی در کلام مجید میفرماید و قی ربکم ان لا تعبدوا الا ایاه یعنی و احکم برودگا  
 تو اینکه پرستش نمیکند مگر مرا یعنی پرستش شری پرستش باست جناب رسالت مآب یعنی  
 کلمه معروف که بجهت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب تلقین فرموده به همین عبارت است

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَلْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّ نَوْمٌ لَّهٗ مَا يَحْكُمُ بِالسَّعٰتِ وَاِلٰهٌ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِ  
 است که دست بسته پیش خدای خود ایستاده ایم و او حاضر و ناظر است لیکن ما مردم اوست  
 بنیم حدیث شریف صلوات الله علیهم اجمعین مع القرائت القرآن و القيام و الركوع و السجود  
 عند النفسانية الیه فی العالم الناموت یعنی نماز علان و فاضلان از قرائت قرآن و قیام و رکوع و سجود  
 بلا وصل است و نزدیک نفسانیت و ان در عالم ناموت است دیگر آنکه خود را فاعل عبادت  
 میدانند و این شرک محض است که فاعل یک شی دیگر خدا و فاعل شی دیگر بنده و چنانکه خدا  
 موجود است و ما را می بیند و ما بنده گان او را می بینیم غیر از هم و بنده را چه توان گفت عطا فرماید  
 بر که نادره نام او گوید به مشرک است و فضول نام او را پس همچنین نماز و رکب از هم است که باید  
 بهشت خود را از نعم از تر و امن نمایند چنانچه محبوب سبحانی قطب ربانی حضرت عبدالقادر  
 جیلانی اکثر الهامات یزدانی بطبع و تشیع این چند مشرکان صادر میشدند از اجماع نیست  
 که حق حدیث میفرماید اَنَا اقْرَبُ اِلَى اَهْلِ الْمَحَاسِنِ لَعْدًا وَاَوْفَعُ عَنِ الْمَطْعَمِ لَعْدًا  
 ما فَعَلَ عَنِ الطَّاعَةِ یعنی مطیع طاعت بر کرده خود عذر میشود و عاصی لعد محاصی نام و پشیمان  
 چنانچه میفرماید اَهْلُ الطَّاعَةِ يَذْكُرُونَ النِّعَمَ وَاَهْلُ الْعِصْيَانِ يَذْكُرُونَ الرَّجِيمَ یعنی اهل طاعت  
 ذکر نعم میکنند و مقصودشان نعمت است و اهل عصیان ذکر حیم میکنند که مقصودشان رحمت  
 است و هم میفرماید لَوْ قَرَّبْتُ مَثْنَىٰ صِدِّكَ لَكَ مِنْ اَهْلِ الْمَحَاسِنِ لَا تَهْمُ اصْحَابُ الرَّجِيمِ وَاَلْفُ نَجْوٰی  
 ترشیه بمن کسی که بر آئینه است از اهل محاصی بر آئینه ایشان از اهل مذمت و عجز اند و هم  
 میفرماید مَنْ اَتَىٰ رَبَّكَ وَبَالَكَ عِلْمٌ اَنَّ اللّٰهَ رَءَا عَفْوًا لِّلَّذِي تَقَالَىٰ فَبَلَّ اَنَّ يَسْتَعْفِفَ یعنی کسی که  
 گناه کرده و دانست آن گناه را بدستی برای او الله عفو است و خواب بخشید خدا تعالی  
 مران گناه گار را پیش از آن که طلب مغفرت کند پس فقیر را در اینچنین عبادت راه سلا  
 نمود چهار تکبیر او نمود و از قاضیان سند حقیقت و مفتیان باط معرفت غازی که سر اما  
 نیاز دل است در معرفت و آن تمامی چهار رکعت باشد که از اوقتی معین نیست که از



ادای آن اهل دین دنیا در وقت اوقات خود را تلفت نماند پس وقتیکه فضل الهی دعایت  
ناشنای شامی حال ایشان میشود و ادای نمایند و اگر نه قرضه از قضا باشند رکعت اول و بعد  
سودن در عشق معشوق حقیقی چنانچه حاکم میفرماید امتداد و بر خاستن باده پرستان ۴۰ در  
مذهب رندان خرابات نماز است ۴۰ باده مراد از عشق الهی باده پرست از عاشقان و درند  
از ماست کش که برای معشوق رسوائی جهان بر خود اختیار نماید و خرابات مراد از حلقه پیرو مشرب  
برنجی که آن محفل عشاق باشد این رکعت در مقام طریقت است حدیث شریف

صلوات لیکن الوضوء الفضال و الصلوة است الفضال فی التخلیات قال القلب فی العالم ملکوت  
یعنی نماز سالکان که مثنوی آن الفضال است از ماسوا الشد و نماز وصل است و تخلیات حال ذات  
آن در عالم ملکوت است و رکعت و پنجم فانی شدن در ذات مجرب شایسته بزرگی فرماید  
نماز زاهدان سجده سجد است ۴۰ نماز عاشقان ترک وجود است ۴۰ شاه شرف فرماید نمازی  
میگردم در خرابات ۴۰ که در وی نه سجودی نه قیامی ۴۰ و آن ترک وجود باشد و اشارت از استواری  
و محویت و تیر حضرت عوث اعظم از الهام الهی جز سید و قلعت یارب ای صلوات است اقرب الیک

قال الصلوة است الی لکن فیها ماسوائی و المصلد غائب فی یعنی آنحضرت از پروردگار خود پیرسید  
که ای رب من کدام نماز مقبول است ترا فرمان آمد نماز که نیست در آن نماز سوائی و نماز سب  
فانی در آن نماز حدیث شریف صلوات الاولیاء الا قول و الافعال مع الصلوات فی الشایع

الارواح عند الموت الرخاس فی العالم الجبروت یعنی نماز اولیاء با قول و فعل است با وصال در دیدن  
ارواح بنزدیک عرض محلی حدیث در عالم جبروت و این رکعت در مقام حقیقت است  
رکعت سیوم حدیث شریف صلوات الایثار مع السیر فی المشاهدة لاسرار الکریم

و الرخاس فی العالم الاموت یعنی نماز انبیاء است در دیدن اسرار ربوبیت و رحمت  
و این در عالم لا موت باقی ماندن بذات است از زمان نمازی قائم بذات خود است این  
تولیف جوهر است باقی تمام عالم عرض و هو الحق القیوم بحکم آیه کریمه لا یموتون اولیاء الله لعلهم







به قند باوها داشت و نیوی از جان و عطار فرمایید پس وضو و صیحت صاف کردن دل و پاک  
 دل چیست سخن از اختیار به اگر گویند که این شکستگی و گسلی است بر لطافت و نزاکت و آن درستی  
 بر این است بر کمال کسافت بر خلاف قیاس است که آتش و باد لطیف اند شکست نمی پذیرند  
 و حجر و شکر کسافت اند لهذا شکست میگیرند پس هر چه لطیف تر است از آسیب حوادث این تر پس  
 پس جواب ایشان مقصد مطلب در و نشان الغلظت للشداد غلظت طای این چندین همراه که نمیدانند  
 که تیش این مانند چاهی و دریای است که این مانند خفاش ناپاک و آن مانند باری نجاست  
 میباید پس بد است که این ناپاکی این از باعث کفر فتنیت و طهارت آن از کمال عالی و صافی  
 و در بیان تحصیل غسل ایشان چون عوکان ابی و امیران در میایست که دام در آب باشند و چنان  
 درونی در بوی لطیفی از بهار و داسوسند سعدی گوید سبک بدریایست نهنگان نشویند  
 چون که ترشید یلید تر باشد و غسل در و نشان غواهی نمودن در دریای ناپاک کنار توحید و باز  
 بر خاستن و نه آمدن کنار خوف و امید و شکی است و پسند عطار فرمایند غسل چه بود و بوی طوبه  
 غوطه خوردن نه آمدن کنار به حافظ گوید یکم غریق بحر خدا شو گمان مبر که آب بخت بکریه  
 کیوسه بر نیوی به بحر خدا و از دریای توحید است و اگر گویند که حق تعالی ما را به چنین امر  
 ما مقرر و اندیشه است آری **فَعَلَّ اللَّهُ لَكَ لَئِيْلًا خَوْفًا يَسْخَرُونَ مِنْكَ** سعدی گوید یک  
 آخر خبر باشد که خوانش نمیدانند بفرمائی تا استخوانش دهند به باز اگر گویند که صوفیان با تصفا  
 سعدی که جناب احمد مختاری و صاحب مصطفی اصل شد علیه وآله وسلم نیز به چنین امر اقدام ننموده  
 و آنچه بر غلط فہمی این ماکسان نمیدانند که فعل آن نیز گوارا آن بگذارد فهم بود و کار مانا کرده  
 کاران بگذارد و هم حکایت از حسین بن منصور حلاج رسید که با وجود دعوی خدائی  
 شبانه روزی نماز رکعت نماز یکبارگی گفت که مرا غرض نیست که بپرند و هم از باینید  
 رسید که با وجود دعوی سبحانی و ما اعظم شأنی نماز یکبارگی عابدیت و معبود  
 کدام فرمود که ظاهر عابدیت و باطن معبود پس نماز خود بخود میگذارد حکایت

از مولانا مرشد مولوی عبدالرحمن سندی پرسیدند که نزدیک شما اینها است پس  
 این نماز که کیست فرمودند که مثل مشهور است که کار خود را خود بهتری آید پس کسی گوید  
 بنجم خوانی چون برانگشت من به بخار و کسی در جهان پشت من به اگر گویند که چرا بعضی برای این  
 فتم متابعت بزرگان خود نمی نمایند جوابش آنکه عشق امر اختیار می نیست بلکه حالت اضطرار  
 کسیکه عاشق حسن خویشین اند او را بر کوع و سجود و سجود بجای آید و آنکه فارغ البال ازین  
 حال اند محسوس فائده ناویده جمال به چنانچه بصارت چشم که با وجود انجمن محبوبیت که بر او  
 محبتش در سینه های عالم ناخته لیکن هنوز خود را ندیده و نشناخته و قطع نظر ازین بر قول و فعل  
 حاکم تمسک نمی تواند شد چنانچه زبور و تورات و انجیل را بر عیسی و موسی و داود و نازل نمود  
 و بار منسوخ ساخت و در قرآن مجید آیاتی چند را که بر رسول مقبول وحی کرد باز و گردانید  
 آری کار قادسین است که اسباب و احوال و محو و مجرای دنیا را ندیده اند که بر میسر می آید  
 و خَبْرُ الْمَدِينَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ و دیگر منقیر لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ  
تَقْوِيمٍ أَنَّمْ رَدَّ دُنَاكَ أَتَسْفِلُ السَّافِلِينَ ای بستی که میدارم اگر دیکم ایشان را نزدیک  
 ساعت بعد از آنکه دانیدم او را بدو رخ پس آنکه سیگورید که طافت است که عادت نیست محسن  
 کفر این کافران است مصرعه یا با آن دارد و این نیز هم که سَوْفَ نَرَا فِي  
رَوْزَةٍ عَوَامٍ اساک نان در روزه خواص ایشان را سجدی که بدین روزه یا  
 چه حاصل بری به زود باز داری و هم خود خوری به زود که پیشتر بریده است باز  
 ضامن الدین دنیا برست به روزه عوام فائده را روزه خواص ترک است ماسوا به موجب  
 فرموده حق تعالی لِالصَّوْمِ لِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرًا یعنی اساک کنند برای  
 از غیرین و از لذات جسمانی و فربه های شهواتی پس من مزدوی باشم یعنی مشایده ما  
 روزی می شود و انظار ایشان شکر است بر شکست روزه و انظار و روشن شدن  
 به حصول هر روزه انظار ایشان سرایه نکبت است یعنی به خلافت دوام تحریر و انوار

گوناگون در غیب بر سر و بابت بوقلمون و افطار در ویشان بر عکس آن مولوی فرماید که  
 مغربی یک لغزه از ماکول و زید خاک ریزی بر سر نشان خور و افطار ایشان لغزه نایابی  
 و افطار در ویشان رفتن بر مسند عزیزی یعنی دیدن جمال یار و آغاز از اغیار عطار فرمایند  
 روز و خط اول است از خطرات پس بود چه مشاهد افطار به افطار ایشان و بال خان  
 و افطار در ویشان راحت روح در روان بعضی از ایشان بوقت افطار بهوش تمام طعام  
 و دو قفه خورند و بعضی بر این گفتا کرده میل سحری دارند پس شب و روز چون موش سیاه  
 خورده از همه کار دینی و دنیوی بیکار مانند سعدی فرماید اندرون از طعام خالی دار  
 تا در روز معرفت بینی به تنی از حکمتی بعلت آن به که پری از طعام تا بینی به و هم او فرماید  
 بعضی میروست عیسی از لاغری به و نور سبانی که جز بر روی پس به نزدیک داشتند از  
 اینچنین روزه و افطار که ایشان دارند تا به رنگ چهارم در شرح ج ج کلام  
 میمون راه و پیشتش سنگ و ج آگاهان دلداری خلاصی و ترغیب از قید نام و سنگ  
 ترگی فرماید دل به است آور که ج اگر است به از هزاران کعبه یکدل به است به دل  
 که نگاه جلیل اگر است به کعبه بگاه خلیل آذر است بر سر که فرماید و لطاوت دلال  
 کن اگر خدا خواهی به و گرنه کعبه و بتخانه بر دوازده سنگ است مولوی روم فرماید  
 ای قوم حج رفته کجا اید کجا اید به معشوق من جاست بیاید بیاید ای آنکه طلبکار  
 خدا شد خدا اید به حاجت بطلب نیست شما اید شما اید حکایت روزی حضرت  
 موسی علیه السلام را امر شد که ای موسی چیست باشد که من از عرصه دراز مار و تو در سیر کوچه  
 بازار موسی گفت ای رب العالمین این چه حکایتی است حیرت آساز و خلاص قیاس  
 که ذات پاک تو که مبر از جودش ایجاد تو کون است آوده امراض گردد حکم شد که در فلان آید  
 مدد در یاندگی ما را آسمان کن به خدای که توانی موجب سعادت دنیا و آخرت دانی موسی فی القوم  
 روی این یار بهاد چون در رسید دید که در ویش بر بنه در حالت سکر است برخاک معطل است

پیش روی رفت و گفت **اسلام علیک ای مقبول** جناب احدیت حق سبحانه جل شانه  
 ترا سلام گفته و مرا بر خدمت تو مامور کرده بر چه فرمای بجان بجا آورم و در کتب بجانب موسی از  
 نگاه ورود و حسرت نگریست و گفت که برو من از خدای تو بزرگوارم که بهیچندین عذر و عین  
 دم که جان طلب دارم ترا عبادت نافرستاده این گفت بجان بحق گردید موسی از مشاهده چنین  
 ماجرای غم اندوز برای بهترین و تکلیفین او جانب آردی گر نیست تا اسباب برای کفر و دین وی  
 آرد چون از امور است مروجه فزاعنت کرده باز گردید و در اینجا رسید میت را نیافت در کمال غمت  
 و غم ناله وزاری نمود که و احسن تا کرام دادم و دلاشته انجوب الهی را خورده در سوخته پروردگار  
 خود زرد روی و شتر مسار شدم که حقوق خدمت در ویش بجا آوردم ناگهان آوازی بگوش  
 وی رسید که ای موسی جای ندانست نیست فقیر ما محتاج خدمت کسی نبود چون که زمین و زمان را  
 لایق او نیافتم بر لامکان مکانش ساختم و همچنین بر ذی حق سبحانه فرموده ای موسی بهار شدم  
 مرا نرسیدی و اگر سزد شدم طعام ندادی موسی عرض نمود یارب تو ازین منزه و پاکست  
 هستی فرمان آمد فلان در ویش را که بیمار بود عیادت نکردی و اگر سزد بود طعام ندادی  
 چه من گوش او ایم و چشم او ایم و زبان او ایم و دست او ایم و پای او ایم من می شناسم  
 و بمن می رسد و بمن کار میگذرد و بمن راه میرود الهام ربانی به محبوب سبحانی **اَکَلِ الْفَقِيرَ**  
**اَکَلِ وَ شَرِبِ الْفَقِيرَ شَرِبِ** یعنی خوردن فقیر خوردن من نیست و آشامیدن من نیست  
 آشامیدن من است الهام و مگر ما اکل الانسان یعنی و ما شرب من شربنا و ما فاقم فاقمنا  
 و ما نطق و ما صمت و ما قاتم قاتمنا و ما قو و ما قعد و ما نطق نطقنا و ما صمت صمتنا و ما قاتم قاتمنا  
 و ما قو قوینا و ما قعد قعدنا یعنی خوردن انسان چیزی و نه نوشیدن و نه آشامیدن  
 و نه نشستن و نه گویند و نه خاموش ماندن و نه فعل کنند و نه راه رود و نه چیزی و نه غایت شود و نه چیزی  
 مگر من ساکنم و ردی و حرکت دهنده ام و را الهام و مگر خیرم الانسان و نفس و ذوق  
 و سمع و بصر و لسان و دیده و حلقه و کل و انک الا حجرة له لتفقی لا هو الا انا یعنی من انسان



و نفس آن و روح آن و سمع آن و بصر آن و زبان آن و دست آن و پای آن ظاهر کردم آنرا  
 برای ذات خود و نیست او مگر من فی الحقیقت و لداری مخلوق علی الخصوص تو اضع اهل السجده اکثر  
 بنزدگاه حکایت ابوالبختر بنی اقطع رحمت الله علیه در پیشی را گفت که ایامی که گفت  
 نیست حج دارم و دعا گفت خدای تعالی شمارا بخیر داد و قدر آنرا ندانستی شمارا در میان  
 پرانده و سرگردان نمود گفت ای شیخ حج و عزارا میگوی گفت آری چرا وقت خود را بخت  
 دانسته نمیشد بمعدی فرماید سالی نزارع و میان پیادگان حجاز افتاده بود و داعی هم در آن عصر پیاده  
 بود از بی انصافی در سر و روی یکدیگر نهادیم و داد و ستود و جدال بدادیم که باده نشینی را بگویم  
 که با عدیل خود میگفت بوالحب کار نیست که پیادگان حاج چون عصبه شطرنج را بر سر مهر و نفرین  
 میشوند و پیادگان حاج چون بادیه حجاز را طی میکنند نیز از آن میشوند که بودند بیست و از من  
 بگوی حاج مردم گزای راه گویند خلق بار از می در ده حاجی تو نیستی شش است  
 از برای آنکه بخاره خار بخورد و بار میرد حکایت وقتی پیش کبیر که موصی کبیر بود گوی از خود آمده  
 تکلیف زیارتیها نمودند که از آن جماعه برخاسته اندرون خانه رفت و کدوئی تلخ از خانه  
 آورده به ایشان سپرد و گفت که درینو لا عذری در پیش دارم مرا ازین تکلیف معذور دارید این  
 کدو را بجائی من تقویده بهتر تر نه که رویشل و سید و از کدام تر نه این انجودم ندارد و احسان  
 بر جان ما شمارد ایشان بموجب گفته عمل نمودند و سفر کردند از برتر نه و عتس آن  
 را ببرد و سید گفتند چون لب از مدتی که باز گردیدند پیش کبیر رسیدند که و  
 را ببرد و سید گفتند که بموجب گفته تو این را از کدام تیر تبهی نصیب شدی  
 ایم کبیر پیش چشم ایشان کمال ممنون و مشکور بوده آن کدو را در خانه ببرد  
 و سید سنا نموده در رخت کافه داشته باز آورد و قدری بر گفت  
 ایشان بناده گفت که بخورید که این تیر کسکاب است اینچنین بخران بخورید و ببرد  
 دنده دانستند که حصیت پس بخورد و خوردن کام آن ناکامان تلخ تر از زهر گردید و می

و عیان برایشان استیلا آورد و مجد که هست از جان شستند و امید زندگی منقطع گردید  
 و گفتند و حسرتا در دوستی کار دشمنی کردی که بی تقصیر خوانان جان ما شدی  
 که گفت و اعجاب این سخن از یحیی شادانشندان بنات بعید است که این سخن  
 همان که بود که همراه خود در تیر تیر برده منضاب گردانیده اند مگر این زمان دریافت شد  
 که فیض این تیر تیر مایه و موثر نشد و کلمی و زویش را اثری از سلاوت و خوبی پدید نماند  
 ای در اینجا خورسته در اعتقاد من انداختند که بفهمند که در شتی و جو دشمنان را ایل شده باشد  
 باز گویند که ازین تیر تیر مایه حاصل دارید همه تا سر در پیش انداختند و فعل شد باز گرد  
 اگر گویند که خانه محبوب از تیر تیر مایه شود و ترار در جبهه فاضل تر است گویم بلی و قدح این سخن  
 را شیرین گرداند سعدی فرماید که بود اصل جوهر قابل به تربیت را در اثر باشد  
 پنج صیقل نگویند کرد و آبی را که بدگر باشد به خنجر غمی اگر بکشد و ده چون باید نوز  
 باشد و پس جوهر قابل است که مردانه در تکمیل تو حیدر شود اگر چه در پناه نشیند و بدگر  
 آنکه عمل بر عکس آن کند اگر چه در بیت الله و دو قایده نه بنید بر سر کی فرماید حسن زلفه  
 طالع از حبش سبیل از دم به خاک که اوجیل این چه بود العجب است رکن چشم در  
 تحقیق ز کوه و جهل و غیره ذکات طالب دنیا خیره چند بامید ترقی نان و سب  
 نقصان جان چنانچه سعدی گوید زکات مال بدرکن که فضل ز رزق چو باغبان شرب و شسته  
 دید آنگو به زکات طالب مولا فقه جان مار جانان بخت نقصان عزت در پیش طالع  
 و امید تکمیل ایمان در مذبح عاشقان بزرگی فرماید جان بجانان ده و گزینان  
 ستانده اصل خود تو منصف باس ایدل این نگو یا این گوشت به ذکات اهل و سب  
 نام آوی خوش و بد نامی ساکن و در ویش سعدی گوید تا نیمه از خود آبرویم گاست  
 بی نوائی با از دلت خواست تو که الله منصف و الله منصف و الله منصف و الله منصف  
 و اینچنین زکات برگزیند و ندیده بدیعی از زکات اهل مولا که نامی نه پس بدیعی

و نیکنامی جان مجروح و داریش نرسد کی رسد است جان دل خود فدای جانان کردن و  
 نیک است ولی که نزد خود بشمارد آن بزرگات اهل دنیا شمی از ارتفاع مال بیکران زکات  
 بر روان راه مولای کمالی بفرستد و ضرر در دواست پاکیزد آن زکات ایشان بفرستد  
 مسند شریعت و اندیشه رموی و نصیحت این مجبور نیست و حقیقت ذکاوت در ایشان است  
 دل و استیلا محبت که دلیلی است بر حق شناسی جان نثاران میدان معرفت زکوة ایشان  
 حرف ذوی القربی آنهم بر این صواب و بیم عذاب زکوة در ایشان جان و دلی  
 شمار نیاید و فی المیزان طایر شکر عذاب اگر گویند که در دوزخ اند و پادشاهان پادشاهان میگویند که در بهشت  
 اختیاری است نه بچو دنیا داران مجبوری و با ضرطاری نمیخوانند که بخشی مردار مایل شده بود  
 در صله سگان اندازند و حق را فراموشی ساخته در جگر کفار فرستند فرموده احقر  
 الذین یحفظون طاعتهم کلاسیع یعنی و نیاشی مردار است و طاعت ایشان سگان بد کردار مولوی  
 معنوی قسم نمایند اهل دنیا کافران مطلق اند و روز شب در حق حق و در حق حق اند  
 اهل دنیا چه بسا و چه بسا که گفتند الله اعلم اجمعین اگر گویند که اکثر اولیای با صفا  
 حضرت عبد الله احرار و غیر هم و اندام مصطفی مانند حضرت سلیمان و یوسف  
 علیه السلام دنیا داشتند و جانشینان ایشان ازین دریای پر آشوب بگذشتند  
 بودند و در میان بی باستانان دنیا بودند برای دنیا داران نه برای ذات خویش و  
 اقربایان پس چونکه خدا تعالی پاسبانی محقق بر دست محبت ایشان مقرر ساخته بود  
 دنیا گشت مولوی فرمایند محبت دنیا از خدا غافل بودن نه تمسک و تقوی و دور  
 وزن اگر گویند که ایشان هم چرا نیست اینچنین انبیاء اولیایا و در دنیا و در بهشت انیکار  
 و حسی طبعان انتظام در دست نیاید که تحمل آلوده نام عوام نداشتند و بر کار و بر مردی  
 در میان شریعت شریعت علما تقلید اقوال رسول لیکن سیرت و مشقت برتر  
 فرمایند و مانده از اصل کار پیچیده بفرستد که معتقدند او بسیار تشریح و شریعت

فقر افعال و احوال مقبول با نزاران نزار محبت و محنت چنانچه انحضرت صلی الله علیه  
و سلم فرموده است بحیث اقوالی و افعالی و احوالی و احوالی و احوالی و احوالی  
را کس المالیه بین تفاوت سه از یک است تا یکجا که قول گفتنی باشد و فعل کردنی و احوالی  
از امید و بیم برکش و ناکس و این معنی موافق فهم این با نزاران است و اگر نه مصحح عمه قول مصحح  
و فعل روح و حال نور و مال دانست یعنی انحضرت فرموده که حسب ظاهر ما شریعت است  
و وجود باطن با که مراد از روح باشد طریقت و جمال و نور مطلق و مطاع سبب به اصل ما  
ذات محبت است پس این کور باطن را انظر بر ظاهر انحضرت است و عارفان را نگاه  
بر باطن یعنی بر آن بر سه مقام که بالا گذشت شریعت ایشان فهم بودیت و شریعت  
و رویت سلب نیست غیر است انحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده است  
فی عینی تروید کن معنی دارو که در عینیت شرک لازم می آید اگر گویند که انحضرت صلی الله علیه  
بر کلمه عبده و رسول و شادمان می شدند جو البش انیکه دقیقه سکندر پیش نوشت به پیلان رسول  
رسید غنچه است که شایسته ای من بر اینم و م اشکارا شود تا از بیت شوکت من خاک  
مست کم شود پس همچنان آن شهنشاه زمین و زمان خود را برای مصلحتی مغرور بعد و قبول  
و موجب شادی بر این کلمه است که پیش این کور باطنان کار خود را بخوبی انجام رسانیدم و  
بیت و شوکت الوهیت را آورده بخت سلامت بر دم مولوی فرمایید خوشتران  
باشد که سیر و لبران چه گفته آید در حدیث دیگران به بزرگی راست محمد خدا گویند  
فضول به معنی سکندر بصورت رسول بزرگی فرمایید محمد بصورت عرب آمده یعنی  
نگرین بسته آری اگر قیاسات ملاحظه غایت بر قوی و غنی و غنی و غنی که در حدیث این قصص  
غیر از حدیثی غایت این طریقت است مصحح بر عارفان جز خدا هیچ نیست پس حلال و حرام  
چسبیت عطار فرمایید در شریعت بود بر این حلال به در طریقت بود همه در از به ملا شاه  
فرمایید تا نگریدی از شریعت عام آید و مست به بر شریعت خواص کی نمی گام آید و مست به نیکو

شریعت احضار الحاض است. از رد و گذر در دست آرام آید و است. اگر گویند که این سخن  
 دلالت بر تحصیل اتفاق آنحضرت میکند که ما را چنین فرموده و شمار اعیان فرموده و جانش  
 اینکه این سخن هیچ وجهی را بر نیل و اتفاق آنحضرت نیست بلکه بهر حال نقصان در فهم خود  
 است. این معنی گوید ما را آن که در لطافت طبعش خلالت نیست. در باغ لاله روید و در  
 بوم حسن به قطع نظر از این آسب در ظرف بقدر انظرف باید چه آب خنم در کوزه نیاید اگر  
 گویند که بر انظرف ما کلام نکند گویم که حکم بر حاکم نیست سعدی گوید کی را بر بر نیاید  
 بخت. دیگر را بجا که اندر آرد ز بخت. کلامی سعادت یکی بر سرش و بگیم تفاوت دیگر  
 در برش. و این موافق عمل نیست بلکه پیش از ظهور ایشان در ازل چنانکه خواست نمود لیکن  
 البته بی حکمت نبود و بر حکمت الهی کسی آگاهی ندارد در میان زهد زهد ایشان شب زنده  
 داری در کسب صرف و نحو نیست تحصیل نان زهد در ایشان در سلب خرد داری کار جان  
 و عاشقان قول جناب علی مرتضی کرم الله وجهه **الزهد شرک ما تشکک غیر الله تعالی** بنما  
 است. تشکک بن الحی و تشکک یعنی چیزی که مشغول دارد و تر از حق پس آن چیز است زهد ایشان  
 تسبیح و تخیل از بهر نموداری کار شیطان و نفس پروران زهد در ایشان از خویش بزاری کار  
 فدائیان و قربانیان زهد ایشان او را و دایمی کار منافقان و ریاکاران زهد در ایشان سوختن  
 در آتش عشق جهانیان کار دلسوزان و جان نثاران زهد ایشان تلاوت قرآن فریبی برای مسلمانان  
 زهد در ایشان عرفان این دسبحان در حد نفس از دید جان مولوی فرمایند حق زحان جان  
 زتن مستور نیست. یک کس را دید جان دستور نیست. لفظ کس برای عوام است  
 نه برای خواص شیخ نجم الدین رازی گوید تا حق بدو چشم سر نه بینم بروم. از پادشاه  
 طلب نمی نشینم بروم. گویند که حق میبشیم سر نتوان دید. آن ایشان شدند چنانچه بروم.  
 حدیث شریف زایتی که استجاب الدقیق ما فوج هوا و ما تحته هوا که میمنه از انبی  
 فوجی فوجی و فوجی عطار فرماید که ایچا ندیدم محروم است. هر قیامت زلفت دیدار

اگر گویند آن نگاه قلب است گویم من نگاه چشم نگاه قلب است و اینهمه وقتی شکست  
 شود که اول ادراک نمایند که قلب چیست و بنده کیست قلب نام این مرغ گوشت  
 نیست قلب دیگر است و این مضغه و مکر قائل زهد ایشان گوشه گیری تعلیم موشا از  
 تیز دندان برای عظمت و شهرت غنی گوید اگر شهرت بوس واری اسیر و ارم  
 عزت شود که در پرواز دارد گوشه گیری نام غفقا را به درود ایشان تلقین فریاد  
 و محزون سرگردانی جاودان و برایشانی نمایان و عشق وستان پانزاران تراست  
 و جرات بزرگی فرماید حال در روشش همان به که برایشان باشد پر شود خانه ز نور شید  
 ویران باشد زهد ایشان مداومت مصلایا را یازد درویشان بریدن طمع و شستن  
 دست از دین و دنیا شاه اشرف گوید زهد و تقوی چیست ای مرد فقیر لاطم لودن  
 سلطان و امیر زهد ایشان فاقه کشی صدفه نان زهد درویشان سخاوت پیشانی از  
 مان تا بیان کار و لادوان سعدی گوید نیم نان گریه خورد مرد خدا بدل درویشان کینه بدو  
 حافظ فرماید از قول زاهد گویم توبه و فضل عابد استغفر الله و بیان تقوی پرست از مال و ارم مگر در نظر مردم تقوی  
 و در ایشان پرست از لذت و همیشگی است تقوای ایشان احتیاط تقوی با هرگز فعلشان کرد و جید  
 نکرد و تقوای درویشان از تقوای تقوای که بوی ماسوا بد باغ کس نرسد در بیان توبه  
 توبه شریعت از گناه و عصیان و توبه طریقت از غیر جانان و توبه حقیقت از شوهر طاعت و  
 گناه توبه اهل معرفت توبه از توبه در بیان جهاد ایشان کشتن آدمی و بدم صفات  
 و جهاد و درویشان کشتن نفس و ترک لذت جسمانی و روحانی جهاد ایشان با عیشت قیمی و زهد  
 و بیوکی زمان جهاد و درویشان جهادی در نفی خویش و اثبات جانان و خبر که فرماید غازی  
 زنی شهادت اندر تنگ پوست و غافل که شهید عشق فاضل تر از دوست به درود  
 نیامست آن بدن کی ماند به این شته و شته است آن شته دوست جهاد ایشان هم تقوی  
 سهر و خطاست که الغیب عند الله و عمر کدام بر سر باطل کدام بر سر حق و قطع نظر از این



عمل بادشاهان دو طرف دارد امیدنان و بیم جهان پس از تلون طبع ایشان بر خیزد باید بود  
 که گاهی بسایه بر بخند و گاهی بدشنامی خلعت و بند اگر گویند که متابعت اینبار العظام و الاطراف  
 بنمایند غلط فهمی و کجروی ایشان است که ان سالکان مسلک حقیقت دان نایمان منتهی معرفت  
 به دن دمی و الهام گاهی و تکلیف اینچنین امور نگردد و اندک ایشان محض باجبارت نفس این عیش و سرور  
 و چه باور ایشان قتل خوف و رجا و مستغنی از وجود و عطا و بخیری از بنده خدا اگر گویند که این  
 کلمه کفر است گویم آری لیکن نزد یک کافران اللهم ارحمنا من شئور القسیم خود میگویند که مسلک  
 را عمل بر کمال طیب از جود و احیات است و عمل بر ان صحت است که از ترغ لاله نفعی خویش و ماسوا  
 و از غمهم الا الله اثبات ذات و باز تکلیف عبادت میکنند چنانچه و تکیه عاید نمی گردد و عبادت  
 کجاست و در میکذات باری ثابت شد خوف و رجا از کدام وجود و عطا از کدام بنده صحت است خدا  
 کیست لیکن بعد از حیرانی تمام دریافت گردید که منافق اند یعنی کردار موافق گفتار ندارند و عمل  
 بر آنچه که سینه نواز است لم یقولوا لا تفعلوا یعنی نگویند شما آنچه که نمکنید بن ایشان همچون زبان گاو  
 چنین دگای چنان پس بر باری سر که چون کاغذ و قلم باشد و وزیران و دروید گاه سخن و همچو  
 سیاه کن رویش به چون تسلیم گردنش به تیغ کزن و در میان او حیرت و حیرت دران شریعت  
 عام شرک جلی یعنی خالق دیگر و مخلوق دیگر پس بذات خود چنانکه خالق جوهر است همچنان مخلوق  
 نیز بذات خود قائم و مستمعد است که خالق نیکی خداست و خالق بدی مخلوق پس چنان  
 یکی خالق افعال و تمییز یکی خالق اوصاف حمیده شد میان بر دو خالق شرک جلی است  
 بلکه خالق افعال و تمییز قادر و خالق اوصاف حمیده بمقدور که بدی اکثر توقع می آید و نیکی بسیار  
 آری بر حال این احوال که ببلبل کی است و او را مزار گویند و غیبت که از اسیر می نامند  
 و تمییز سالکان طریقت اسقاط و هم ماسوا و اثبات فتم ذات لم یزلی محققان مقام حقیقت  
 این فتم را نیز شرک خفی گویند یعنی و هم ماسوا هم چنانکه خطا را ایشان گردید که در اسقاط آن  
 میگویند و همچنان اثبات ثابت نیز از خامی و نادانی است پس توحید اهل حقیقت

خداست چون اینهمه اوست پس او را خدای دیگر کجاست هر که در منزل رسید پیش وی  
الله گفتن شرک فنی و محمد رسول الله شرک جلی عطار فرماید ای سر لاله الا الله خود را  
فنی است آینه دار به صیبت شرک جلی رسول الله به فوشتن را ازین دو شرک بر آید حاصل کلام  
توحید ایشان شرک درویشان توحید درویشان شرک ایشان تمجید فضل ایشان از  
و فضل درویشان درویشان کفر ایشان اسلام درویشان اسلام درویشان کفر ایشان  
از انچه انانیت که کفران ایشان ایمان درویشان چنانچه عطار گوید انالیلی بگو اگر مردی  
در نه چون اهلان سری میخیزد به معنی انانیت کفر است بهیچ نمبندی ای کو که در نه خویش  
مگوی من یعنی من را بی گو میبرد از تصور زنده انالحق کشید و سببی فی ما عظم شانی از با بر  
شنید نظار انالذی فی رسول الله جناب امیر المومنین وانا احمد بلاسیم رسول مطلق قبول فرموده  
دیگر احادیث شریف ان مختار بدینگونه بسیار چندی از اقوال جناب امیر تقدی آید  
مکر داده پذیرا بید من جناب امیر انانیکان شریفی علیه الصلوات و السلام وانا محمد وانا  
والانصار الصلوات و السلام وانا نوح الاول الصلوات و السلام وانا ابراهیم الخلیل خیر فی النار الصلوات و السلام  
والمؤمنین الصلوات و السلام وانا ابی الحسنات الصلوات و السلام وانا منی السحاب الصلوات و السلام  
بر انکه تده ان الصلوات و السلام وانا مورق الاشجار الصلوات و السلام وانا شجر العیون الصلوات و السلام وانا قسیم الجنة و النار الصلوات و السلام  
وانا کتاب لا یریب فیها الصلوات و السلام وانا نور الذی اقبل من جهنم وعلی قبری الصلوات و السلام وانا مخرج المؤمنین من  
القبور الصلوات و السلام وانا آدم المقصود الصلوات و السلام وانا التکلم بکل شیء فی الدنیا الصلوات و السلام وانا صاحب النوح و یونس الصلوات و السلام  
وانا صاحب یونس و هابیه الصلوات و السلام وانا العود الرحیم الصلوات و السلام وانا عذابی بوالجناب الا الله الصلوات و السلام وانا  
ارسلت الحبال و سلطت الابرص من الصلوات و السلام وانا مخرج العیون و سلطت الرعد و یسرق البریق الصلوات و السلام  
و مخرج النیا الصلوات و السلام وانا الذی اقول ایها و یسرق البریق و یسرق الرعد و یسرق البریق الصلوات و السلام وانا  
مضی الشمس و طلعت القمر و یسرق النجوم الصلوات و السلام وانا جواد و اهلک فی الجودی الصلوات و السلام وانا الذی اعلم  
بحدث انما الذی اعلم خضرات القلوب و مصلح العیون و نا شخصی القدر و انما فعلوا

بسم الله الرحمن الرحیم



حافظ آن خوش که صوفی ام <sup>۱</sup> نفس خواند اشقی لناد الی من قبله العزرا حافظ فرماید  
 شراب لعل کشر و روی بر جبین من <sup>۲</sup> خلافت در لب آنان جمال ایشان من <sup>۳</sup> یعنی  
 خلافت مذیب زاهدان در باب جمال جامی مگوید نظر بر خور و کردن قرام است  
 بگوای مدعی طاعت کدام است هم صامی گوید متاب از عشق روگردان مجاز نیست بکران  
 بهر حقیقت کار ساز نیست <sup>۴</sup> مجاز آینه آذر روی معنی است بهر اینجا هم در کوی معنی است  
 حافظ گوید اگر از آو میانی که بهشت بوس است <sup>۵</sup> عین با دمی چند بریزاوی <sup>۶</sup>  
 حافظ گوید آن به که تو درستان معشوقه و ساقی را لب بوسی دمی نوشی رخ بینی و گل  
 والتدجیل یوحی الحال والناس علی دین ملوکهم و قطع نظر ازین چونکه نیست عزیز دوست  
 و این عمر اوست وجود بدی از میان برخواست رضا گوید هیچ ششی بد نیست در  
 چشم حقیقت من <sup>۷</sup> عیب صنی نیست چون آینه در آئین ما <sup>۸</sup> و همچنین حرام درویشان  
 حلال ایشان <sup>۹</sup> در سان علم ایشان طلب دین دنیا که جهل درویشان است  
 حدیث شریف طالب الدنیا <sup>۱۰</sup> طالب العقی است و طالب الملوی مذکر  
 مولوی روم فرماید بنگسل باس آزادای پسر خدایا بشی بزمیم و بند زره بزمیم  
 شد سخت از بند حدیده و اربابان خود را ازین قید شدید و صد کتاب و صد ورق در بازار  
 کن <sup>۱۱</sup> سینه را از عشق آو گلزار کن <sup>۱۲</sup> علم و دینی تر بقتل است و قال <sup>۱۳</sup> نه از کیفیتی حال  
 نه حال <sup>۱۴</sup> قول حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه العلم حجاب الاکبر ازین علم  
 نه عین یقین می شود نه حق یقین مگر فربهی نفس اماره که همیشه در مناظره و مکاره و آوار و بزم  
 فضیلت و خواست عظمت و فوقیت و این بمرثان مردود است چنانچه الهام خود را  
 یعنی کلام رب العزت <sup>۱۵</sup> لیس فیها حب العلم عندی <sup>۱۶</sup> سبیل <sup>۱۷</sup> العلم <sup>۱۸</sup> لا یجد النار یعنی  
 برای صاحب علم نزد من ای بای که بگوید انان علم عالم گرفتار دنیا میشود و اگر گرفتار دین  
 گرفتار مولی نیست مومن نیست چون مومن نیست کافر گردید و علم درویشان جهل

ایشان که آن عرفان ذات خویش است و ایمان در روشنایی قول حضرت خباب  
 امیر علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه حدیث شریف من عرف ربه  
 فعل تسانه مولوی فرماید علم حق در علم صوفی کم شود چه این سخن کی باید مردم شود  
 یعنی دقیق که خود را شناخت خدا را یافت پس حرف علم از میان برخاست و این علم در پیش  
 بر خلاف این علم گمان و حصول شد که بنیاد بر غلط دوم و خطاست مغربی گوید آیه  
 و دان که آب کجاست یزد مهر گشته کافاب کجاست یزد مهر گشته پریشان که مست  
 دیده است یزد مایب آن بخود و خراب کجاست یزد دوش خوابم زویده می پرسید  
 که جهان این گو که خواب کجاست یزد باره در سیکه چون گردد یزد و مجلس گوشت آب کجاست یزد  
 مغربی چون تو می شرفی یزد چندیری که آفتاب کجاست یزد نظم ای بی بصیران بی حقیقت  
 گیر بیز و سست مطلقیت یزد آفتاب کجاست یزد گاه راه رفتن یزد گاه راه رفتن یزد آفتاب کجاست  
 کنایه عبادت یزد کم کرده خزان شما اند یزد اینهاست بلند یزد یزد یزد یزد یزد یزد یزد  
 گشتید در نفس و شیطانی یزد صدف کز است خندان یزد این و فره صوفیان صفائی  
 هستمند و نفس روح کافی یزد خواهید اگر شفا یابید یزد و نه شرف از خود بخانید یزد سعادت  
 گوید ترسم شرمی کعبه ای یزد کاین راه که تو میری تبرکستان است یزد یزد  
 فرماید کعبه را از سرگرفتستی تو کج یزد به تبرکستان روی و غم حج و حیا ایمان  
 ایمان النیان گردیدن بخدای غایب و فرشتگان او و کت او و رسل او و روز حیات  
 و اسما و صفات او و سبحانه تمام می فرماید من یقول آمین یا الله یا الله  
 الاخر و ما احسن یقول ملین یجاد حقون الله یعنی از او میان کسیکه  
 میگوید که ایمان آوردیم باشد و بر ذریع امت او نیستند اینها ایمان آوردگان که  
 فریب نمیدهند خدای خویش را و ایمان درویشان گزشتن از همه و مغلوب ساختن  
 نفس اماره چنانچه او سبحانه میفرماید الذین آمنوا و ما یحیلون



الا انفسهم واما المشرقون يعني اهل المشرق او درند فربس بنسند مگر نفس  
 خوش را و این شناسند مردمان ایشان را موافق الهام را بی هیچ سستی الهام  
 قال يا عتوت الاعظم اهل المعاصي يحولون بالغيث  
 واهل الطاعت يحولون بالطاعت ولى ولى ولى ولى  
 قوم ليس لهم غير الطاعت والمعاصي واهل الطاعت  
 یعنی گفت ای عتوت بزرگ اهل گناه محبوب اند گناه و اهل طاعت محبوب اند به بندگی و بر  
 من سوائی اینها نیست که نیست اینها را غم ندگی و گناه و ایشان علامه فانی الهام دیگر  
 قال يا عتوت الاعظم خلقت العوام فلم يطيعون  
 النور فجعلت حجابا من الظلمة و خلقت الخواص فلم يطيعون  
 نور فاجعلت من النور اربابا و بليهم حجاب  
 من النور یعنی گفت ای عتوت بزرگ پدید کردم عوام را پس نه طاقت آوردند نور را  
 پس گردانیدم اینها را حجاب از ظلمت و پدید کردم خواص را پس نه طاقت آوردند نور را  
 پس گردانیدم در میان اینها حجاب از نور پس که انفس الخاص شد از نور حجاب  
 دیگر نیست الهام دیگر قال يا عتوت الاعظم من خرج من حجاب  
 القلوب من حجاب القلوب و الاثر و احيى ثم خرج من الحكم  
 ليعلى انى يعني گفت حق سبحانه تعالی ای عتوت بزرگ هر یک که برآید از احباب و  
 نفوس معده برآید از قلوب و ارواح بعد برآید از حکم و امر رسید بمن اینهمه محاسن است  
 الهام و مگر قال يا عتوت الاعظم قل الامم اياك من امرادكم  
 انا انوسل انى فعلت الخرجي من كل شئى سوائى یعنی گفت حق  
 سبحانه تعالی ای عتوت بزرگ بگو مرا صاحب خود را که هر یک که برآید از شما اینک را اصل شود  
 من پس لازم است بدان که برآید از تمام شی سوائی من یعنی فهم ما سودا در کند الهام دیگر



قال يا عوث الا عظم من خراج عن عمليه الدنيا يصل بالآخره  
 وخرج عن جنيته او خراة يوصل الى نقى گفت حق  
 عوث بزرگ کسیکه برآید از عثیت دنیا رسید به آخرت کسیکه برآید از عثیت  
 آخرت رسید بن ای کسیکه گذشت از دین و دنیا رسید بخدا حدیث  
 شریف الدنيا حرام علی اهل العقب و اللهی حرام علی  
 اهل الدنيا و هما علی اهل الله یعنی دنیا حرام است بر اهل عقی  
 و عقبا حرام است بر اهل دنیا و هر دو حرام است بر اهل الله هر یکی و هر دو  
 است بلا خانه و عقیبا عوس آباد و ما حاصل این هر دو یک جوش شایم بر سر کی  
 فرماید از دل برون کنم غم دنیا و آخرت و یا خانه جایی رخت بود یا خیال دوست  
 نور القین واقف گوید دنیا و عقی و در برسم به که اینجا آفت است اینجا  
 الهام و بکر قال يا عوث الا عظم لا تنظر الى الحبه و ما  
 فيها و لا تنظر الى النار و ما فيها حتى ترای بکلا و استغفرت  
 یعنی گفت حق جاست نه ای عوث بزرگ نظر کن طرف جنب و هر چه که در دست  
 و نظر کن طرف دوزخ و هر چه که در میان اوست تا آنکه نه بینی مرا بلا و اسطی یعنی از سر  
 گذر تا مرا به بینی الهام و بکر قال يا عوث الا عظم اذا انت ان  
 تدخل فی البحر می فله تلفت بالملك و الملوک و الجن و الجن  
 لان الملك شیطان العالم و الملوک شیطان العارف  
 و الجن و الجن شیطان الوافی فمن رآهم رآهم لواء خد متهم  
 یعنی و عندی من الله میبایست ای گفت حق سبحانه تعالی ای  
 عوث بزرگ قفسه را ده کنی آنکه داخل شوی در حرم من پس التفات کن ملک  
 و ملکوت و جبروت هر سه تحقیق ملک شیطان عالم است و ملکوت شیطان عارف است

ن  
ر

و جبروت شیطان واقف پس هر که راضی شد به یکی از اینها پس آنکس نردمن  
 است یعنی هر که تماشا می مقامات مخلوق شد مرد و در گردید و هر که از اینها  
 گذشت وصول یافت انعام و مگر قال یا غوث الاعظم ان لی عباد  
 سوی الا انبیاء و المرسلین لا یطاع علی احوالهم احدا  
 من اهل الدنیا و لا احد من اهل الاخره و لا احد  
 من اهل الجنه و لا احد من اهل النار و ما خلقهم  
 للجنه و لا للتواب و لا للعقاب و لا  
 و لا للتقصیر و طفلی لمن امن بهم و ان لم یعرفهم یا غوث  
 انت مشهور و من علاما هم فی الدنیا اجسامهم و حروفه من  
 قلت الطعام و لهو سهم حرقه عن الشهوات و قلوبهم حرقه  
 عن الحشرات و ابرو احمده حرقه عن الخطایات و هذا  
 الفاع و المخرجات بنور بقاع الله تعالی یعنی گفت حق سبحانه  
 ای غوث بزرگ تحقیق برای من بنده باستند سوائی انبیاء و مرسلین که نه اطلاع دارند  
 براحوال اینها یکی از اهل دنیا و نه یکی از اهل آخرت و نه یکی از اهل جنت و نه یکی از اهل نار و نه  
 سید اگر و یک آنها را برای جنت و نه برای ثواب و نه برای عذاب و نه برای حورو و نه برای  
 مقصور پس خوشی باد من آنکس را که ایمان آورد و باینها اگر نشناخت آنها را یا غوث  
 توی از اینها یعنی ای غوث یا که کسیکه آنها را نشناخت اکنون ترا شنیده و شناسد  
 که تو هم یکی از ان مردم هستی و از علامات آنها در دنیا تحقیق چشم ایشان سوخته شده  
 است از تنگی طعام و نفس ایشان سوخته شده است از خوار شدن و قلوب ایشان  
 سوخته شده است از خطرات و ارواح ایشان سوخته شده است از خطرات طعام  
 از اصحاب تقاضا که سوخته شده اند در شوق نور تقاضا که بزرگ و برتر او در خسته است



طرف نگار نیست که مقبول بقبولان نیست و مردود مردودان و لبو القبولان آینه یی که در دست  
 که روی شکل خود مسدود و رنگ از صورت خود نفوذ میگرداری که دیده و دیده در آن از پر نور و قلم  
 موسس که در آن از این نوعی تصور بر اصل و در ذرات کوشیده شبلی را در گویای تازنده رسیده  
 و بار از این نیست که در حقیقت چشم ازین زبید گشته نیست که در این دوستان ازین  
 برگی نیست و صدقه چشم و نشان بر چهار بستان نیست که از خیال برایش دوستان بر خود دار  
 و دشمنان زیر بار و بار بجز نیست که دشمنان را همچون موسی و مساز و در آتش نمایان باشند و در  
 خاک بگذر از شهر نیست که بخواران ضایع منی در راحت دل و جان و فطمان بعضی را کاشش  
 روح در آن نیست که بخت و در آن زمره و الماس گیرند و در بختان حرمان دایم و نیست  
 که با نفسیان از دور و در جهان بایند و بی نفسیان از دورانی خود خوار بستان نظر غرض که در این  
 این بنام سبب الحق به که بر این فیض با رزق است از رزق به قدس شناس بود که در این  
 چه دانستش که بود و هر که در ازل حق به کشود کار کجا باشد ز حال و قتال به که با آن در این  
 قال حال تو لاحق به برای فیض عوام و خواص که در همه به غرض خود و بقیه کی را مشغول به  
 به نشان فدایم بر اینی خواهیم به که هست ذات کرم در صحن ماستحق به که گفت فاش و بگو  
 بن و سر حقی به کن و هر مردی ازین بهفت طریقی به قسم که زنده کن نام سر و در صفی به منم  
 ز حضرت رحمان که زنده ایم به حق به گوشت کس سر و غیر حق و در آرزو زنده اگر بدست  
 کنی سبب مرا تو شوق به خورشش شاگرد ازین گفتگو که سامع نیست به خوار می نشود و در  
 ز جوی حق و بقی حق فقط

الحمد لله علی احسانه که در آوازه حمید و زمان حمید به سبب الحق و قضیت  
 شریف حضرت مولانا حضرت شمس الدین الحارثی زنده الکاملین قدوة السالکین  
 سید الاصلین امام المسلمین نائب جناب سید المرسلین کلین گلستان به سعیت  
 جلجل بوستان طریقت معدن جوهر حقیقت مخزن گنج معرفت جامع الاولیاء

فانی اہلباقی بابہ شاہ حسین بخش رحمانی قدس اللہ عنہ مختلفہ دستاویز  
در طبیع نامی گرامی رونق سہند فرخ آباد محلہ رائے دیپ چند بہ یادگار لارڈ رن  
نشتی بنواری لال صاحب مہتمم مطبع و بحسن کارگزاری اہل لایان مطبع رونق طبیع پرتی  
مطبع طبایع خاص و عام گردید فقط

اطلاع



خدمات جمیع اہل لایان مطایع نادار و ناچاران ذی وقار اتماس ہے کہ حق  
تصنیف اس رسالہ متبرکہ کا جناب حقان آگاہ معرفت و سنگاہ پر دستگیر  
روشن ضمیر عالم علم بنی و علی واقف اسرار حق و حل حضرت شاہ  
طالب حسین شاہ صاحب وارث و سجادہ نشین مصنف رسالہ بدو  
عاجز کو عطا فرمایا ہے کوی صاحب نقد چاہی یا چاہیو اسے کا نفر مائیں  
عوض نفع کے نقصان نہ ادا و کھٹائیں فقط

العبد  
خاکسار بنواری لال مہتمم و مالک مطبع  
رونق سہند فرخ آباد

